

«مرد امت» در بازار نشر

کتاب «مرد امت» (گفتارنامه نکوداشت آیت... سیدهادی خسروشاهی) به کوشش محمدباقر انصاری در ۳۶۰ صفحه به همت مؤسسه بوستان کتاب به چاپ رسید.

کارنامه پرمایه آیت... ستادی خسروشاهی در عرصه‌های مختلف پژوهشی، آموزشی، فرهنگی، تبلیغی، مطبوعاتی و دیپلماتیک از یک سو از وی الگوی بی‌بدیل ساخته که بازشناسی وجوه مختلف آن و انتقال این آموزه‌ها به نسل حاضر و بعد را بایسته و شایسته می‌سازد و از دیگر سو اطلاعات و دانش تولیدی نشست‌های علمی، گاه به اندازه‌ای ارزش تاریخی می‌یابد که گریزی از ثبت و بازنشر آنها نیست.

از این رو، مؤسسه بوستان کتاب که به سبب نشر و بازنشر آثار تحقیقی و تالیفی ایشان، از جمله آثار کامل ۲۴ مجلدی یا علامه فقید سیدمحمدحسین طباطبایی (ره) وظیفه سنگین بردوش خود احساس می‌کند، باهمکاری کتابخانه آیت... سیدهادی خسروشاهی و مرکز بررسی‌های اسلامی که هم‌اکنون بامدیریت‌فرزند فرهنگ‌دوست ایشان، بنابر وصیت پدر فعالیت می‌کند، این مجموعه نوشته را تنظیم، تدوین منتشر ساخته است.

درباره فرآیند تنظیم، ویرایش و تدوین این اثر، افزودن چند نکته بایسته است:

نخست آن‌که نشسته براساس تاریخ زمانی بر پایه آنها بازچینش شده است.

دوم، متن سخنرانی، مطابق لحن و سبک بیانی سخنرانان است.

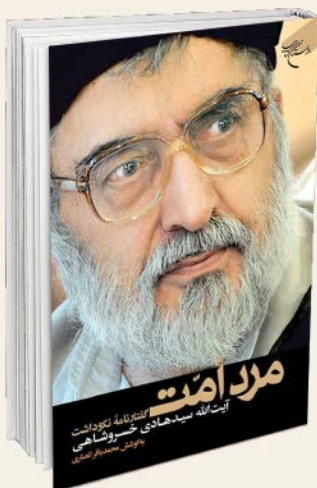
سوم، زبان اصلی و اول برخی سخنرانان فارسی نیست. از این رو ممکن است با زبان معمول معیار متفاوت باشد؛ در این موارد نیز تلاش شده اصالت سخنرانی‌ها حفظ شود.

چهارم، تلاش شده خاطرات سخنرانان از استاد سیدهادی خسروشاهی یا دیگران حذف نشود؛ چه این‌که بسیاری از آنها شنیدنی و خواندنی است و شاید در جای دیگر بیان یا ثبت نشده باشد.

این خاطرات جزو تاریخ شفاهی ماست و اگر خوانندگان کتاب درباره آنها نظری اصلاحی یا تکمیلی داشته باشند، می‌توانند برای ثبت در نوبت‌های بعدی نشر آنها را به نشانه مؤسسه بوستان کتاب ارسال کنند.

پنجم، عناوین علمی و القاب به‌کار رفته برای سخنرانان، بیشتر به جایگاه و مقام سیاسی، علمی و فرهنگی آنان در زمان برگزاری نشست‌ها باز می‌گردد، نه وضعیت کنونی ایشان.

ششم، ترتیب آمدن سخنرانی‌های هر نشست براساس تقدم و تأخر سخنرانی ایشان است و جابه‌جایی‌ای که گاها براساس رتبه مقام علمی و کشوری در یک مجموعه صورت می‌گیرد، در این نوشتار رخ نداده است.



یاییز آمد، نه

روایت احمد

یوسفی که

بیشتر روایت

فخرالسادات

موسوی است.

دختری که

می‌توانست مثل

مادرش و مثل

خیلی از زن‌های

دیگر، کلافی از

زنانگی‌ها دور خود

بتند و زندگی را

پیش ببرد. نگاه

نویسنده به

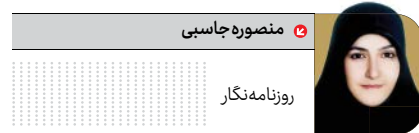
جنگ، از دریچه

دوربین یک زن

است

گذری بر کتاب «یاییز آمد» که موفق به اخذ تقریظ رهبری شد

نگارش زیبا و رسا



منصوره جاسبی

روزنامه‌نگار

عشق را که دسته‌بندی می‌کردند، یکی را عشق زمینی نام گذاشتند. شکل و شمایلش هم همین عشق میان همسران، مادر و فرزند و پدر و فرزند است و آن دیگری که حال و هوای آدمی را به سمت خدا می‌برد و بعد هم فنا می‌شود در وجود پروردگار هستی را گفته‌اند؛ عشق آسمانی. حالا این وسط، همین عشق‌های زمینی می‌تواند متعالی شود و جلوه‌ای از آسمان به خود بگیرد، درست مثل عشق‌هایی که میان مادران شهدا یا همسران‌شان وجود داشت و دارد. این‌که یکی به خاطر خدا از داشتن انسانی که همه زندگی‌اش را در او خلاصه شده می‌دید، محروم شود؛ جلوه‌ای به خود می‌گیرد که جز عشقی آسمانی، نام دیگری نمی‌شود برایش گذاشت. «یاییز آمد» قصه یکی از همان عشق‌هاست. علاقه‌ای که در بسیاری از کتاب‌های ادبیات پایداری نادیده انگاشته شده است. انگار ما با آدم‌هایی روبه‌رو هستیم که هیچ احساسی به زن و فرزند و مادر و پدرشان نداشته‌اند. انگار هیچ ذوقی برای زندگی کردن در وجودشان نبوده است. آدم‌هایی که فقط برای جنجیدن آفریده شده‌اند و احساس در وجودشان کشته شده است؛ اما واقعیت چیز دیگری است. واقعیت همه آن چیزی نیست که در کتاب‌ها و فیلم‌های دفاع مقدسی به آن پرداخته شده است. گواه این مطلب، همین است که همه یا حداقل بالای ۹۰ درصد آنها، وجوه انسانی درون‌شان آن قدر رشد کرده بود و آن قدر عیار انسانی‌شان بالا رفته بود که قدر زن، بچه و خانواده را بیشتر می‌دانستند و علاقه‌شان رنگ خدایی گرفته بود. شاید همین بود که وقتی به دل‌شان برات می‌شد که این بار اعزام‌شان، برگشتی ندارد، موقع خداحافظی جور دیگری دل می‌کنند و می‌رفتند.

یاییز آمد، روایتی متفاوت است. روایتی از فرمانده‌ای که عاشق شده است. نه او که همسرش نیز. فخرالسادات موسوی، دختری زنجان‌ی اصلی است که به خاطر ارتشی بودن پدر، روزگار کودکی را در مشهد گذرانده بود و حالا سال‌ها بعد، دوباره به شهر آبا و اجدادی‌اش برگشته بود. دختری که مثل قند در دل پدر آب می‌شد، روی پاهایش می‌نشست و سرشار از محبتی می‌شد که میان‌شان جاری بود. دختری که مثل خیلی از هم‌نسلانش زودتر از سن و سالش بزرگ شده بود. مسئولیت می‌پذیرفت و درست اجرا می‌کرد. کتاب خواندن تفریحش بود. او خیلی زود با الفبای مبارزه آشنا شده بود، بعدها هم الفبای دفاع را به خوبی آموخت؛ وقتی که لباس سپاه را بر تن کرد و اسلحه به دست گرفت.

یاییز آمد، نه روایت احمد یوسفی که بیشتر روایت فخرالسادات موسوی است. دختری که می‌توانست مثل مادرش و مثل خیلی از زن‌های دیگر، کلافی از زنانگی‌ها دور خود بتند و زندگی را پیش ببرد. نگاه نویسنده به جنگ، از دریچه دوربین یک زن است. زنی که عاشق می‌شود، عاشقی می‌کند و هنوز هم عاشق است. زنی که در همه نبودن‌های همسر، دست به زانوی خود گرفت، بلند شد و نخواست که شوهرش را شرم‌منده دیگران کند.

نویسنده کتاب در جایی گفته است: نقطه تفاوت من در این کتاب، این است که خواننده من مختار است دختری را ببیند که تحصیل می‌کند و کاری به جنگ ندارد، به قول مادرش (مامان لعیان) عطر می‌زند، خوب لباس می‌پوشد، طلای می‌اندازد، با یک همسر تحصیل‌کرده ازدواج می‌کند و به آرامی از کنار جنگی که در کشورش است

